

بیرون زدن گوری از دل تخریب های اطراف حرم

« ناخن کشیدن روی صورت شفیع الدین » نخستین رمان قاسم فتحی، روزنامه نگار مشه‌دی، منتشر شد. او سال هاست با نوشتن عجین است، برای نشریات مختلف نوشته و روایت هایی به قلم او در قالب کتاب های گروهی منتشر شده است. او تجربه ترجمه هم دارد و سال گذشته رمان نوجوان «سفر به سرزمین غریب» نوشته سونیا نمر، نویسنده فلسطینی را از عربی به فارسی برگردانده بود. « ناخن کشیدن روی صورت شفیح الدین» اما نخستین اثر تألیفی مستقل اوست.

پشت جلد کتاب در توضیح داستان این اثر آمده است: «خانواده مسعود در آخرین خانه مسکونی نزدیک حرم زندگی می کنند، در محاصره هتل های پرطبقه و چند ستاره، وسط اسکلت های فلزی پاساژهای در حال ساخت. خیلی ها چشمشان دنبال خانه آن هاست، که این یکی را هم بخرند و بکوبندش. اما ظاهرا خراب کردن این ملک ساده نیست، به خاطر آن قبر وسط حیاط. به خاطر همان میتی که چهل سال پیش آن وسط جالش کرده اند. ولی حالا هم قبر پدربزرگ مسعود و هم خود خانه به خاطر ساخت و سازها و حفاری ها شکاف خورده و رو به ویرانی است. شکاف خانه به دل روابط خانوادگی هم تسری پیدا کرده، گویی از این درزها رازهای مگو بیرون زده است. راز مگوی پدر خانواده، گریزش از عراق روزگار صدام و راز مهمان کم حرفی که ناگهان سروکله اش در مشهد و این خانه پیدا شده...»

نشر برج ای رمان را در ۱۱۶صفحه و با قیمت ۱۲۵هزار تومان منتشر کرده است.



پل آستر، نویسنده مشهور آمریکایی درگذشت



خادم

پل آستر، نویسنده ۳۴کتاب از جمله سه گانه مشهور نیویورک، در سن ۷۷سالگی درگذشت. دوست و نویسنده همکارش جکی لیدن به «گاردین» گفته است که نویسنده روز سه شنبه به دلیل عوارض ناشی از سرطان ریه درگذشت.

داستان های او اغلب با مضامین تصادف، شانس و سرنوشت بازی می کنند. شاید به این دلیل مهم که او در چهارده سالگی در حین پیاده روی در یک کمپ تابستانی شاهد اصابت صاعقه به پسرپچه ای بود که در چند سانتی متری او راه می رفت. طفل بخت برگشته جا به جا مرد و نگاه آستر را برای همیشه به مقوله زندگی تغییر داد.

بسیاری از قهرمانان او خود نویسنده هستند و مجموعه آثار او خودارجاعی است و شخصیت هایی از رمان های اولیه دوباره در رمان های بعدی ظاهر می شوند.

پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه کلمبیا در سال ۱۹۷۰به فرانسه نقل مکان کرد و در آنجا شروع به ترجمه آثار نویسندگان فرانسوی و انتشار آثار خود در مجلات آمریکایی کرد. او با نوشتن کتاب خاطراتش با عنوان «اختراع انزوا» که بخشی از آن بر مرگ پدرش و تأثیر او بر آستر مربوط است، شهرتی به دست آورد. انتشار مجموعه «سه گانه نیویورک» (۱۹۸۷) شهرتش را تثبیت کرد.

بسیاری از آثار مهم او به فارسی ترجمه شده است، از جمله «سه گانه نیویورک»، «شهر شیشه ای»، «رفقای خالی»، «خاطرات زمستان»، «دفترچه سرخ» و «کپسول زمان».

زین قدیر

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

ناوبراسته

پل آستر نویسنده مشهوری که ۳۴عنوان کتاب در کارنامه دارد و تقریباً بیشترشان به فارسی ترجمه ومنتشر شده اند، بر اثر ابتلا به سرطان در ۷۷سالگی از دنیا رفت.

ویراسته

پل آستر، نویسنده مشهور، بر اثر ابتلا به سرطان در ۷۷سالگی از دنیا رفت. او ۳۴عنوان کتاب در کارنامه خود دارد که تقریباً بیشترشان به فارسی ترجمه ومنتشر شده اند.

نکته

جمله ها را کوتاه و مستقل بنویسیم تا گرفتار درازنویسی نشویم.

#زین_قدیر_پارسی

شکر

فرهنگ و ادبیات

مسئله ساده انگاشتن امری به غایت پیچیده

دقایقی پای درددل های دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی

محبوبه عظیم زاده

گزارش

اسماعیل امینی، شاعر و پژوهشگر حوزه زبان و ادبیات فارسی، چندی پیش در گفت وگویی که با روزنامه شهرآرا داشت، از این گفت که وضعیت زبان فارسی به جایی رسیده است که هرکس، فارغ از اینکه تخصص و مهارت لازم را داشته باشد، به خودش اجازه اظهارنظر درباره مسائل این حوزه را می دهد. این در صورتی است که در رشته ها و زمینه های دیگر کمتر

تصور و واقعیت، دو جنبه متفاوت

واقعیت همین است؛ اینکه بخش زیادی از آدم هایی که اکنون به عنوان دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی مشغول به تحصیل هستند، از عشاق شعر و داستان بوده اند. آدم هایی که یکی از علایق و انتخاب های همیشگی شان این بوده که کتابی به دست بگیرند و فارغ از هیاهوی زمانه گوشه دنج خود بنشینند و از سروکله زدن با کلمات لذت ببرند. و در همه این اوقات، ته دلشان هم این آرزو و ول می خورد که روزی خودشان دست به قلم شوند و بسرایند و بنویسند. در گپ وگفتی که با تعدادی از دانشجویان دانشگاه فردوسی داشتیم از این بابت مطمئن می شویم و به یک نکته دیگر نیز بی می بریم؛ اینکه تیپ غالب آن ها، افرادی هستند که انتخاب های اولشان دبیری ادبیات در دانشگاه فرهنگیان بوده

است، اما چون قبول نشده یاد ر مصاحبه رد شده اند. اولویت بعدی که زبان و ادبیات فردوسی بوده است، پای آن ها را به اینجا باز کرده است. اکثر آن ها به یک نکته دیگر نیز اذعان می کنند؛ اینکه تصورشان از مطالعه این رشته در دانشگاه با آنچه در واقعیت وجود دارد، زمین تا آسمان متفاوت است.

رؤیای معلم ادبیات شدن

فاطمه و مهد به هردو ترم ۴ هستند و به ما درباره علت انتخاب این رشته می گویند؛ «به ادبیات فارسی علاقه داشتیم و آنچه می خواستیم خواندن آموزش ادبیات فارسی در دانشگاه فرهنگیان بود. در مصاحبه رد شدیم و بعد از آن اولویت اولمان زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی بود تا بتوانیم رؤیای معلم شدن را از این طریق به دست بیاوریم.» هردوی آن ها اعتراف می کنند که بعد از ورود به این رشته متوجه می شوند تصورشان از آنچه قرار است در کلاس های این رشته بگذرد با آنچه که در واقعیت وجود دارد زمین تا آسمان تفاوت دارد. فاطمه می گوید؛ «از بیرون که نگاه می کنند فکر می کنند وقتی تو دانشجوی ادبیات هستی یعنی هر روز سر کلاس یا مشغول شعر خواندن ی یا داستان

خواندن و چقدر همه چیز بیش از حد ساده است، اما ما درس هایی داریم که زیادی دشوار است و برای فهمیدن آن ها باید زیادی وقت گذاشت. مثل تاریخ بیهقی یا تاریخ ادبیات، درس هایی که خیلی از بچه ها اصلاً آن ها را دوست ندارند.» فاطمه می گوید ترم اول و دوم دانشگاه حسایی برایش سخت گذشته است. می گوید افسردگی گرفته بود. در حدی که به شدت افت تحصیلی پیدا کرده بود و حتی برای امتحان ها لای جزوه ای را باز نمی کرد و در همین زمان است که استاد هایش به دادش می رسند؛ «استاد هایمان واقعا خیلی خوبند. با یکی شان که صحبت می کردم مرا خیلی امیدوار کرد و تصمیم گرفتم بمانم و ادامه بدهم. می خواهم با معلم شوم یا استاد دانشگاه.» مهدیه هم می گوید دلیل انتخابش این بوده که روزی معلم ادبیات فارسی شود. اما حالا که آمده در دل این قضیه

متوجه شده است که می شود از این رشته به جاهای دیگری هم برسد، مثلاً بشود ویراستار یک مجموعه ادبی و فرهنگی.

شاهنامه؟ شاهنامه واقعا سخت است

زهرآ ترم ۲ است. وقتی دلیل انتخابش را می پرسم خنده غلیظی می کند و به دوستش نگاه می کند. دوباره می پرسم؛ «شانسی؟» می گوید؛ «شانسی که نه. رتبه ام به دبیری ادبیات

دانشگاه فرهنگیان و روان شناسی نخورد. انتخاب بعدی ام همین بود.» می پرسم؛ «الان اوضاع چطور است؟ رشته تحصیلی ات همانی بود که می خواستی؟» «نه نه. خیلی سخت تر است. همیشه فکر می کردم خوش گذرانی است و شعر، تاریخ ادبیات، شاهنامه، تاریخ بیهقی، این ها درس های خیلی خیلی سختی است. اما دل زده نشدم. اگر برگردم باز هم می آیم سراغ دبیری ادبیات.» با دوستش هم هم کلام می شوم و نظر او را هم می پرسم؛ «من هم علاقه داشتم. هم به داستان و هم به نوشتن. می دانستم سخت است نه این قدر! اکثر مردم ناخود آگاه قیاس می کنند. مثلاً اگر

با این مسئله رویه رو هستیم. داستان مظلومیت زبان و ادبیات فارسی البته در موقعیت ها و شرایط دیگری نیز خودش را نشان داده است. ساده انگاشتن امری مهم که در عین حال به غایت پیچیده است، اتفاقی که برای این رشته و این تخصص افتاده است. ساده انگاشتنی که نه تنها در زمان اظهار نظر کردن پیرامون مسائل زبانی و کلامی به میان می آید، بلکه در اوضاع دیگر نیز دامن گیر آن می شود. مثل زمانی که قرار است به عنوان یک رشته دانشگاهی انتخاب شود. غالب دانشجویانی که در این گزارش با آن ها صحبت کرده ایم، این نکته را تصدیق و تأیید کرده اند؛

اینکه واکنش هایی نظیر «رشته سختی نیست یا خیلی ساده است.» یا «شما که در نهایت فقط چهار تا شعر و قصه قراره بخونین توی کلاس ها.» یا جمله آشنای «بیا برو به رشته درست و حسایی بخون و شعر و ادبیات رو کنارش ادامه بده.» و ... به کرات از زبان اطرافیان نثارشان شده است و همه این ها فقط بخش کوچکی از مظلومیتی است که در حق این رشته روا شده است. مادر مجال امروز صفحه ادبیاتمان، به سراغ دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی رفتیم و پای درددل های آن ها نشستیم.

سیر کردم. رشته ای که برای من ساخته نشده بود. من عاشق حافظم. تا حالا بارها و بارها دیوانش را خوانده ام. خاقانی را دوست دارم. برای بارور شدن کلماتم می خوانمش و به دیگران هم توصیه به مطالعه می کنم. تفریحم شعر است و زندگی ام شعر است و عاشق چیدن کلمه ها کنار هم هستم. تاریخ بیهقی را دوست دارم. نثرهای ثقیل و سنگین را دوست دارم. دلم می خواهد مدام جملات و کلمات را بجورم و در ذهنم حلای شان کنم و از این کار لذت می برم. با شناخت از همین علاقه و همین فضا وارد این رشته شدم و خب پشیمان هم نیستم و از اینکه شعر و ادبیات در همه قسمت های زندگی ام پراکنده شده است واقعا احساس خوبی دارم. به نظرم مهم ترین قسمت ماجرا این است که آدم با شناخت انتخاب کند؛ هم شناخت از خودش و هم از فضایی که قرار است در آن قرار بگیرد.»

می‌خوای ادبیات بخونی که چی بشه؟

یکی از گزینه های دیگر که با او صحبت می کنم علی است. او ۲۲ سال دارد و رشته تحصیلی اش در دوران کارشناسی مدیریت مالی بوده است. اما برای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات فارسی را انتخاب می کند و در دانشگاه بیرجند قبول می شود. اما هیچ گاه سراغ این رشته نمی رود. خودش این گونه برایم تعریف می کند؛ «یادامه تو همون ببحوحه که می خواستم این رشته رو بخونم با خیلی ها مشورت کردم. از خانواده گرفته تا دوست و آشناهایی که توانین رشته درس خوندن و باید اعتراف کنم که به معنای واقعی کلمه مخم رو زدن. گفتن ادبیات به درد نمی خوره. حتی بابام که یک زمانی بهم می گفت برو رشته انسانی بخون تا ی وکیل بشی یا نویسنده دیکه می گفت نرو.» وقتی از او دلیل این نهی شدن ها را می پرسم می گوید؛ «اون دسته ای که تجربه تحصیل در این رشته رو داشتن می گفتن فکر نکن صرف علاقه داشتن به شعر یا داستان می تونی از پس این رشته بر بیای و اون دسته ای هم که این تجربه رو نداشتن مسائلی مثل بازار کار رو مطرح می کردن. اینکه خب می‌خوای ادبیات بخونی که چی بشه؟ چه کاره بشی؟ تهنش چی؟ برو سراغ یک رشته آینده دارتر...»

روی دیگر سکه

مجتبی یکی دیگر از افرادی است که با او صحبت می کنم. فردی که انگار در یک نقطه دیگر از این ماجرا ایستاده است. رشته تحصیلی اش در دوران کارشناسی مهندسی بوده است اما بعد از اینکه از علاقه اش به رشته زبان و ادبیات فارسی مطمئن می شود تصمیم به تغییر رشته می گیرد و می رود بیرجند تا پای صحبت استادان ادبیات بنشیند. او درباره تجربه اش برایمان می گوید؛ «آشنایه من این بود که چهار سال دوران کارشناسی راتوی دنیای مهندسی



علیرضا حیدری | روزنامه نگار و مدرس ویراستاری

دبیرستانی دستگیر دانشجوی ادبیات می شد! یادآوری این نکته مهم است که با اضافه شدن استادان جوان تر که بعدها به هیئت های علمی دانشکده های ادبیات که با خود شاعر و داستان نویس بودند یا علاقه آن ها بیشتر ادبیات معاصر بود، این معادله تاحدودی تغییر کرد. البته نکته ای از همان زمان احساس می شد و ظاهراً همچنان ادامه دارد، گزینش محتوای ادبیات معاصر و کمبود منابع در مقایسه با ادبیات کهن است. باید باور داشت که دانشجوی ادبیات باید به سنت ادبی کشور خود اشراف کامل داشته باشد، اما شنیدن صدای شعر امروز برای یک دانش آموخته ادبیات فارسی و آنچه در بیرون از دانشگاه می گذرد لازم و ضروری است. او باید به ادبیات روزگار خودش هم شناخت کافی داشته باشد. گاهی گمان می رود صدای ادبیاتی که از بیرون دانشگاه شنیده می شود، بسیار قوی تر و

شخصیتی، فکری، نظری و بنیان های ادبیات معاصر هم در همین ادبیات کهن نهفته است. نگاهی اجمالی به واحدهای درسی رشته ادبیات نشان می دهد، گرچه به درستی به ادبیات کهن توجه شده است، اما ادبیات معاصر چندان ضریب باید و شاید را ندارد. به خاطر دارم در دهه ۶۰ ادبیات، معاصر و البته ادبیات انقلاب، باری به هر چیتی گذرانده می شد. ناگفته نماند که در آن سال ها حتی تاسال هاپس از آن، به دلیل غلبه تفکر سنتی ادبی در دانشکده های ادبیات، از طرف استادان هم چندان رغبتی به تدریس ادبیات معاصر دیده نمی شد. به تعبیر دیگر حتی کمتر استادی را می شد یافت که به ادبیات معاصر تسلط داشته باشد. به هر روی این واحدها هم از طرف دانشجویان و هم از طرف استادان چندان جدی گرفته نمی شد و کمترین داده های علمی در حد یک کتاب